



۲۰۲۱/۰۱/۱۲



حامد فارانی

یاد آوری

کابل زخمی را برف دوستداشتنی باز هم با عشق در آغوش کشید. کابلیکه برف را همیشه دوست دارد سپیدی و صفای برف را موهبت خداوندی می داند. اینبار پارچه سپید برف در تلاش بود تا زخم های بیرونی کابل زخمی را بنداز ببندد.

در هوای سرد و بارش برف، باشنگان فقیر کابل پیاده در حال رفت و آمد دیده می شوند.

من نیز با پشتاره از غم در صف کسانی قرار داشتم که در لین های طولانی در انتظار موتر های سرویس لینی ایستاده بودند. مردم شهر داغ دیده کابل در گرما و سرما طاقت فرسا مجبور اند برای یافتن لقمه نانی ناچار با لباس و بوت های نامساعد از خانه ها بر آیند. در هوای سرد و برفی مناظر فقر و تنگدستی مردم تاثیر به سزای بر دل های پاک نفس انسانها داشت. من متأثر از این صحنه ها بودم بخصوص از واقعیت خانم فقیری که با طفل مریض اش در کنار جاده سرد و نمناک که از ناچاری گدایی میکرد توجه مرا بخود جلب کرد. در همین لحظه دوجوان با لباس های گرم و فاخر از مغازه مجلل با خنده ها و مستی برآمدند و در موتر قیمتی لندکروز سوار شدند و با شدت تمام تایرهای موترشان را بروی برف ها چرخاندند که آب و برفهای کل آلوده را بر سرو صورت آن خانم و طفل مریض اش پاشیدند و آن خانم فقیر درمانده سر تا پا در گل و آب گل آلود، آلوده شد. ب فکر فرو رفتم که درین هوای سرد با لباس سرد تر شده این خانم بینوا چه خواهد کرد؟ سر از پا نمی شناختم و با دست خالی توان هیچ کمکی رابه آنها نداشتم. هوا لحظه به لحظه سرد میشد و سردی بر من بیشتر فشار می آورد پای پیاده فاصله درازی را طی کردم تا بخانه رسیدم. منظره خانم گدا با فرزند مریض او از نظرم دور نمی شد. در چنین وضعیت، شعری که چندین سال قبل از تولد من پدر من **استاد محمود فارانی** تحت عنوان «**تاج الماس**» سروده بود بخاطر آمد این شعر تصاویری دارد که افغانهای درد مند و با احساس وطن میتوانند در آئینه آن خود و اجتماع فقیر خود را ببینند. لازم دیدم با شما شریک سازم.

تاج الماس

آسمان تیسیره از ابر سیاه
 پرده بر روی خود افکنده است
 نی بود مهتاب و نی لبخند او
 نی خیر از اختر رخشنده است

دانه های برف از اعماق چرخ
 رقص رقصان میرسید سوی زمین
 در فضای تیسیره و آرام شب
 ناله های باد اندازد طنین

باز بگرفته شگوفه شاخه ها
 باز می ریزد به آغوش چمن
 از هوا مانند شبهای بهار
 برگهای نقره فام نسترن

برجهای قلعه ها سیمین شده
 بامهای کلبه ها گشته سپید
 کوره راهای شبانی گشته است
 زیر برف سرد و سنگین ناپدید



د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پتهله مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼونه: د لیکنيزې بڼې پاڼوالې د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په څير و لولئ

پرگشوده بر فراز ده سکوت
مردمان درخاته ها خفته خموش
از میان ابرهای دور دست
می رسد آواز لک لگها بگوش

اندرین تاریکی و سرما و برف
درخم یک کوچه نمناک و تار
پای دیواری زنی افتاده است
درکنارش خفته طفلی شیرخوار

پیکر لُختش شده سرد و کرخت
می تپد آهسته دل اندر پرش
دیده بینور او و اماده است
سایه مرگ ایستاده بر سرش

و افسین دمه‌های سوزانش دمید
بر جبین کودک خوابیده اش
بعد از آن آرام آمد روی هم
دولب افسرده و خشکیده اش

آسمان با دست ناپیدای خویش
درکفن پیچید نعلش لاغرش
وانگهی بگذاشت از برف سپید
تاج الماسی ی بگیسوی ترش



د پانو شمیره: له 2 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پتهله مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولئ